

پرسش‌های بزرگ

استیون ئی. لندزبرگ

(بررسی پرسش‌های فلسفی با استفاده از نظریه‌های اقتصادی، قوانین فیزیک و ریاضیات)

مترجم:

دکتر حمیدرضا ارباب

نشر علم

تهران-۱۳۹۱

سرشناسه	لندزبرگ، استیون ای، ۱۹۵۴ - م. Landsburg Steven E.
عنوان و نام‌پدیدآور	پرسش‌های بزرگ: (بررسی پرسش‌های فلسفی با استفاده از نظریه‌های اقتصادی، قوانین فیزیک و ریاضیات) / استیون ئی. لندزبرگ: مترجم حمیدرضا ارباب.
مشخصات نشر	تهران: نشر علم، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری	۲۹۲ ص. ۱۰، ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.
شابک	۹۷۸ - ۹۶۴ - ۲۲۴ - ۴۵۶ - ۰۰
نمیت فهرست‌نویس	فیا
یادداشت	عنوان اصلی: The big questions: tackling the problems of philosophy with ideas from mathematics, economics, and physics, 2009
عنوان دیگر	(بررسی پرسش‌های فلسفی با استفاده از نظریه‌های اقتصادی، قوانین فیزیک و ریاضیات).
موضوع	فلسفه
شناسه افزوده	ارباب، حمیدرضا، مترجم
رده‌بندی کنگره	۱۳۹۱ ب۴ ج۹ / BD۲۱
رده‌بندی دبی	۱۰
شماره کتابشناسی ملی	۲۹۳۶۹۰۳



نسخه

پرسش‌های بزرگ

استیون ئی. لندزبرگ

مترجم: حمیدرضا ارباب

صفحه آرا: لایلا حائری مهریزی

چاپ اول، ۱۳۹۱

تیراژ: ۱۱۰۰ نسخه

لیتوگرافی: باختر

چاپ: رامین

مرکز پخش علم: خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان شهدای ژاندارمری

بن‌بست گرانفر، پلاک ۴، تلفن ۶۶۴۱۲۴۵۸

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

شابک ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۲۲۴ - ۴۵۶ - ۰۰

تمجید از اندیشمندان از کتاب پرسش‌های بزرگ

آخرین کتاب استیون، ئی لندزبرگ در مورد مسائل پیچیده و قابل تعمق اقتصادی شبیه به یکی از پازل‌ها یا معماهای درهم ریخته "هانامایا" است که گویا قرار است شما آنها را به طور صحیح در کنار هم بچینید. آنها مرا به شدت عصبانی می‌کنند ولی نمی‌توانم آن‌ها را کنار بگذارم. " لندزبرگ " استاد دانشگاه " روچستر " است و کتاب *armchair economist* و *more sex is safer* را تألیف کرده است. در کتاب پرسش‌های بزرگ او تا حدودی جاه‌طلبانه و اندکی سرسری می‌کوشد تا عقایدش را در مورد حقیقت هستی، ماهیت و طبیعت واقعیت، پایه‌ی علوم و مبانی اخلاق جمع‌آوری کند. برای یک سفر سرگرم کننده و تفریحی به هزار کول ذهن انسان آماده شوید. یا یک روایت از عرضه و تقاضا در فیلم سینمایی " جان مالکویچ باشید! "

- خبرنامه‌ی بلومبرگ -

در کتاب پرسش‌های بزرگ، استیون، ئی لندزبرگ بسیار فراتر از قلمروش خود را به خطر می‌اندازد تا به پرسش‌هایی درباره‌ی متافیزیک، جهان ماورالطبیعه، معرفت شناسی و اخلاق پاسخ دهد. این اقدام باید استیون لندزبرگ را به شجاع‌ترین متافیزیک‌دان تاریخ تبدیل کند. زیرا برای او انتزاعات ریاضی مانند قله‌ی اورست نیستند، در عوض قله‌ی اورست یک انتزاع ریاضی است. در واقع برای لندزبرگ ریاضی همه چیز است... ریاضی همان چیزی است که وجود دارد و آنچه وجود دارد ریاضی است، $A=A$. کتاب را بیشتر از این دیدگاه بخوانید که به خوبی هر ماورالطبیعه‌ای است که تاکنون وجود داشته و به لحاظ روسگری قطعی بهتر از همه‌ی آنهاست.

Marg inal Revolution. com

کتاب پرسش‌های بزرگ کتاب معرکه‌ای است، مانند یک قطار هوایی روشنفکر و اندیشمند که در میان آراء، عقاید و نظریه‌های حیرت‌انگیز در علوم، ریاضیات

حرکت می‌کند. یک استاد اقتصاد دانشگاه روچستر می‌گوید، این عقاید به‌ت‌آورترین رموز فلسفه و زندگی را به صورت کلی شرح داده‌است. کتاب او یک انفجار فکری آزاددهنده است.

=David E. Henderson

کتاب پرسش‌های بزرگ یکی از قوی‌ترین و گیراترین کتاب‌هایی است که تاکنون خوانده‌ام. هر آنچه که شما درباره بزرگ‌ترین پرسش‌های زندگی تصور می‌کنید و باور دارید در این کتاب آماده شده‌است. تا عمیق‌ترین شیب فرض‌ها و ذهنیت‌های شما را به چالش بکشد و اعتقاداتی را که به آنها اقدام می‌گذارید درهم می‌ریزد اگر آنها را زیر پا نگذارد. لندزبرگ با تفکرات جدید که در جای دیگر ندیده‌ام با شجاعت بی‌نظیری ایدئولوژی‌ها و عقاید را به چالش می‌کشد. ذهن لندزبرگ همانند معجونی از "گودل" و "ESCHER" و "Borat" است که اندکی از آراء ویتگنشتاین نیز به آن افزوده شده‌است. من به هرکسی که بتواند کتاب پرسش‌های بزرگ را بخواند و میوه آن نشود جایزه می‌دهم. مایکل شرمر ناشر مجله Skeptic، نویسنده.

ماهانامه‌ی Scientifil American و مؤلف کتاب ذهن بازار

فلسفه در شگفتی آغاز می‌شود. و در انتها وقتی فکر فلسفی بهترین تلاش خود را انجام داده‌است آنچه باقی می‌ماند شگفتی است. به هر حال باید تطهیر و با رویش احساسات از طریق ادراک و فهم اندک بسیاری از موضوعات را به یافته‌های خود اضافه کنیم.

آلفرد نورث وایتهد

برخی مواقع روشنایی به طور کامل و تمام بر من می‌تابد، بقیه‌ی زمان‌ها به ندرت می‌توانم ببینم.

The Grate ful Dead - موده‌ی شکرگزار

مقدمه مترجم

کتاب پرسش‌های بزرگ که در ۵ بخش و ۲۳ فصل تنظیم شده شامل دامنه‌ی وسیعی از مسائل ریاضی، فیزیک، فلسفه، اخلاق، منطق، و اقتصاد است، که تا حد زیادی دور از مسیر فعالیت اینجانب در دو دهه‌ی گذشته بوده است.

اما به دو دلیل به ترجمه و انتشار این کتاب علاقمند شدم. اول اینکه نویسنده کتاب "استیون لندزبرگ" استاد اقتصاد در دانشگاه روچستر آمریکاست و در فصل‌های مختلف کتاب از قواعد و نظریات مختلف اقتصادی و ارتباط آن با سایر علوم سخن گفته است.

دوم اینکه همان‌طور که مؤلف محترم در پیشگفتار جذاب خود می‌گوید به دنبال یک تصویر بزرگ و پرسش‌های بزرگ بوده است. او به صراحت می‌گوید شما می‌توانید تمام عمر خود را وقف مطالعه‌ی یک رشته کنید، مثلاً اقتصاد (یا پل بسازید، بیماران سرطانی را معالجه کنید و شعر بگویید) اما بدون صرف عمر در راه فلسفه هرگز نخواهید فهمید که این تلاش‌ها دست‌آورد بالارزشی به همراه دارد یا نه؟ پیشگفتار مؤلف اینجانب را بی‌نیاز از نگارش یک مقدمه طولانی برای معرض کتاب کرده است. در پایان از برادر عزیز و بزرگوارم جناب آقای مهدی علمی مدیریت محترم نشر علم که این کتاب را در اختیار اینجانب قرار داد و سایر همکاران محترمشان در چاپ و نشر کتاب تشکر و قدردانی می‌نمایم.

حمیدرضا ارباب

شهریور ۹۱

پیشگفتار مؤلف

آغار سفر

من خیلی دوست دارم که دیگران از دوران کودکی خود تعریف کنند، اما آنها باید بسیار سریع عمل کنند در غیر این صورت من درباره‌ی دوران کودکیم به آنها خواهم گفت.

Dylan Thomas-

در اولین روز حضورم در کودکانستان خانم روزنبرگ برنامه‌ی روزانه را توضیح داد: زمان خواب نیم‌روز، زمان بازی، زمان خوردن میان‌وعده، هر روز در ساعت ۲ بعدازظهر پیاده‌روی دسته‌جمعی در راهرو.

او نگفت که از کجا شروع خواهیم کرد و نگفت که چرا، اما من فکر نمی‌کنم که این مسأله باعث شود که دچار شگفتی شوم. ناتوانی و شکست در شگفت زده‌شدن و هیجان در طول دوره‌ی مدرسه‌ی ابتدایی باعث آزار من می‌شد. در پایه‌ی ششم اطلاعات بسیار کاملی در مورد صنعت نساجی داشتم بدون آنکه هرگز پرسیده‌باشم که پارچه‌بافی و نساجی چیست؟ در واقع هرگز برای من اتفاق نیفتاد که بدانم پارچه‌بافی چه چیزی می‌تواند باشد. اگر محبور می‌شدم که حدس بزنم شاید می‌گفتم که پارچه چیزی شبیه کف‌پوش است، اما تاکنون پیش نیامده که حدس بزنم، یا قطعی بفهمم که چیزی وجود داشته که باید درباره آن حدس می‌زدم که چیست؟

به هر حال وقتی ساعت ۲ بعدازظهر فرامی‌رسید همه‌ی ما خارج از کلاس به صف می‌شدیم و پشت سر خانم روزنبرگ در راهرو پیاده‌روی می‌کردیم. من با شادی راه می‌رفتم، قدم برمی‌داشتم تا به انتهای راهرو و محل دورزدن می‌رسیدیم و با

بدترین و نحس‌ترین چیزی که تا پنج سالگی این بودم روبرو می‌شدم: یک علامت بزرگ بر روی دیوار - علامتی که به اندازه‌ای واضح و آشکار بود که نمی‌توانستید در اهمیت آن شک کنید - علامتی با یک نوشته "خروج اضطراری" در مواقع آتش‌سوزی و پیکان بزرگ به رنگ قرمز درست در جهتی که ما پیاپی می‌کردیم.

تا آن زمان من هیچ تصویری درباره‌ی اینکه "خروجی" چه می‌توانست باشد نداشتم، اما کاملاً می‌دانستم که آتش‌سوزی چیست. البته هیچ راهی وجود نداشت. من پشت سر خانم روزنبرگ یا هر کس دیگری در آن جهت قدم برمی‌داشتم و در پایان به کلاس برمی‌گشتم، بسیار آرام منتظر اخبار حادثه‌ی آتش‌سوزی بزرگ می‌شدم.

هرگز فکر نمی‌کردم که این اتفاق برای من رخ داده تا دیگران را آگاه کنم. شاید فکر می‌کردم این ایراد آنهاست که قبل از آنکه خواندن را یاد بگیرند به کودکان آمده‌اند!

شاید فکر می‌کردم بهتر بود به خودم توجه نکنم تا مبدا نیروهایی که خانم را کنترل می‌کنند مرا پیدا کنند و به درون شعله‌های آتش بیاندازند.

به خاطر نمی‌آورم که مضطرب شده‌باشم. فقط آرام در کلاس می‌نشستم تا زمانی که دیگران برگردند. حتی اگر کاملاً برخلاف انتظاراتم بود. من فکر نمی‌کنم نسبت به عکس‌العمل آنها در مقابل وقایع ناگوار شگفت‌زده یا کنج‌کاو شده‌باشم.

از آن به بعد هر روز ساعت ۲ بعد از ظهر بقیه کلاس برای پیاده‌روی و قدم‌زدن در راهرو به صف می‌شدند و من آرام روی نیمکت می‌نشستم. خانم روزنبرگ هرگز حتی یک کلمه هم نگفت. او و شاگردان کلاس پیاده‌روی را در راهرو انجام می‌دادند و لحظاتی بعد برمی‌گشتند. من هرگز شک نداشتم که دیر یا زود همه‌ی آنها خواهند سوخت و به خاکستر تبدیل می‌شوند. از آنها پرسیدم که هر

روز ساعت ۲ بعد از ظهر کجا می‌روند. این یکی از دو راز بزرگ کودکستان بود. راز بزرگ دیگر کودکستان این بود: هر روز حدود ساعت ۲/۵ بعد از ظهر خانم روزنبرگ یکی دیگر از شاگردان را مأمور بردن من به حمام می‌کرد. من هرگز نتوانستم بفهمم چرا جداگانه به حمام برده می‌شدم. مطمئناً شاگردان دیگر نیز در آنجا به اندازه‌ی من نیاز به حمام داشتند، شاید هم نداشتند. شاید هم همگی آن‌ها ربات‌هایی بودند که از فلز ساخته شده بودند. این فکر می‌توانست توجیه کند که چرا آنها نیاز به حمام ندارند و می‌توانند در میان آتش راه بروند و زنده بیرون بیایند.

یک روز خانم روزنبرگ صندلی‌اش را مقابل میز من قرار داد و پرسید چرا هیچ‌وقت با ما برای پیاده‌روی به داخل راهرو نمی‌آیی؟ به شدت خجالت کشیدم که به او بگویم از آتش می‌ترسم، بنابراین فقط گفتم "دوست ندارم". با حالتی آمیخته با آرامش و تحکم که از روی هر معلمی کودکستان است گفت بسیار خوب، باید بیایی، من در جواب گفتم بسیار خوب می‌آیم.

آن شب خواب وحشتناکی نداشتم، احساس درد یا عذاب نمی‌کردم، هیچ نقشه‌ای برای فرار نداشتم. من با آرامشی ذن‌گونه پذیرفتم که به دنبال دیگر همکلاسی‌ها در راهرو پیاده‌روی کنم و دیگر کسی از حال ما باخبر نخواهد شد! یک دو جین از مسیرهای رفت و برگشتی که تاکنون دیگران درباره‌ی انجام پیاده‌روی‌های موفقیت‌آمیزشان در آنها گفتگو می‌کردند با اطلاعات ذهن من هم‌خوانی نداشت. فردا در راهرو پیاده‌روی خواهیم کرد و هرگز باز نمی‌گردیم. اینگونه خواهد شد.

اما وقتی ساعت ۲ بعد از ظهر فرار رسید آرامش من از میان رفت. مجبور بودم برای قرار گرفتن در سر جایم داخل صف از تمام شجاعتم کمک بگیرم. روزنبرگ گفته بود که من باید این کار را انجام دهم. بنابراین من نیز آن را انجام دادم. ما در راهرو به پیاده‌روی پرداختیم. از تابلوی بدون ابهام که راه ما را به سمت

نابودی نشان می‌داد عبور کردیم. در اینجا خواننده می‌تواند حال مرا تصور کند - در پایان مسیر خبری از آتش نبود و به جای آن حمام وجود داشت. و در آن حمام بزرگ‌ترین کشف و شهود سرتاسر زندگی‌ام را تجربه کردم. اینجا دو راز کاملاً متفاوت وجود داشت: شاگردان کلاس هر روز کجا می‌روند؟ و چرا من، چرا فقط من هر روز با نگهبان به حمام می‌روم؟ معلوم است که هر دو راز یک جواب یکسان دارند. در آن لحظه آموختم که جهان جایی درهم پیچیده و مبهم است، زیبایی چینی دنیایی در پیچیدگی آن است که هر چیزی به جای چیز دیگری تصور می‌شود و درک درست بستگی به تشخیص ارتباط مسایل با یکدیگر دارد.

وقتی من به خانم روزنبرگ گفتم من دوست ندارم در راهرو پیاده‌روی کنم مطمئنم که او پریشانی مرا احساس می‌کرد و مطمئنم که تصور می‌کرد این خود حمام است که باعث ناراحتی من می‌شود.

برخلاف من خانم روزنبرگ بیچاره هرگز حقیقت واقعی را نفهمید. بعد از آن روز دیگر هرگز نگران علامت خروج اضطراری هنگام آتش‌سوزی نشدم. زندگی انباشته از لحظات به هدر رفته برای چیزهای بی‌اهمیت است، مثل همین علامت همراه‌کننده یا اینکه پارچه و نساجی ممکن است چه چیزی باشد. در پنج سالگی اولویت‌هایم را تعیین کردم.

از آنجا که تصمیم داشتم ذهن خود را بر روی یک تصویر بزرگ‌تر متمرکز کنم. در سن ده سالگی احساس اطمینان کردم که زندگیم را وقف فلسفه خواهم کرد. سایر مسیرها پرخطر به نظر می‌رسید. شما می‌توانستید پل بسازید، شعر بگویید یا بیماران سرطانی را درمان کنید. اما بدون صرف عمر در راه فلسفه چگونه خواهید فهمید که یک پل، یک شعر یا موفقیت پزشکی یک دست‌آورد با ارزشی است؟

چند سال بعد دیدگاه دوگانه‌ای پیدا کردم که باعث شد مرا از شغل انتخاب شده‌ام منحرف کند: دیدگاه اول، تمام مسیرها پر از خطر است! اگر تمام عمرتان را صرف فراگیری فلسفه کنید تنها برای آنکه در سن ۹۲ سالگی به این نتیجه برسید که، بهتر بود به دانشکده‌ی پزشکی می‌رفتید چه؟

دیدگاه دوم: چرا می‌بایست پنجاه سال مطالعه‌ی عمیق داشته‌باشید تا تشخیص دهید که درمان سرطان کار خوبی است یا نه؟ با این دیدگاهها آرزوهایم را بر باد دادم، چند سالی از مسیر زندگی منحرف شدم تا اینکه در سنین نوجوانی به صورت اتفاقی با کتاب کوچکی به نام مکان و زمان در نسبت خاص با استاد دانشگاه کرنل با نام "ران دیوید مرمین"^۱ برخورد و کشف کردم که فکر کردن ممکن است. منظورم تفکر واقعی است. پروفیسور مرمین با نثری هیجان‌انگیز، به من نشان داد که چگونه با یک حفت از فرضیات ساده و غیرمبهم شروع کنیم و سپس آثار منطقی آن‌ها را بررسی کنیم تا دیدی کاملاً دور از انتظار و جادویی نسبت به ماهیت زمان و مکان به وجود آورم. این موضوع برای یک دانشجوی تازه کار رشته‌ی فیزیک بسیار پیش پا افتاده بود ولی برای من که بسیار تازه کار بودم گیج‌کننده بود.

چند سال بعد درباره‌ی مسأله جمعیت و به صورت خاص به دنبال پاسخ به این پرسش بودم: تعداد افراد یا جمعیت مطلوب کره زمین به چه معناست؟ مثلاً آیا دنیایی با یک میلیارد نفر جمعیت بسیار شاد بهتر است یا دنیایی با ده میلیارد جمعیت که اندکی ناشاد هستند؟ آیا هدف ما باید به حداکثر رساندن شادی (تا حد ممکن) باشد یا شادی متوسط کافی است؟

با چند فرضیه‌ی ساده و قابل فهم شروع کردم که فکر می‌کنم هر کسی می‌توانست با آنها موافق باشد و پیامدهای منطقی آن را درک کند. اگر چه من به یک راه‌حل بسیار محدود مسأله دست‌یافتم اما به خاطر کشف یک زنجیره از

^۱ -Mermin

دلایلی که منجر به طرح مجموعه‌ای از پرسش‌ها شد خوشحال بودم، پرسش‌هایی که پرفسور مرمین نیز در مقاله دیگرش به آنها رسیده بود. شباهت ساختاری غیرقابل تصویری بین مسأله من و او وجود داشت.

یک نسخه از مقاله‌ام را به همراه یک ناهای تشکرآمیز برای تفکرات نو و ناب جاویدانش برای او فرستادم. من هنوز جواب پر از لطف و محبت او را نزد خود نگه داشته‌ام.

شیفتگی و بی‌قراری که با مطالعه‌ی کتاب پرفسور مرمین در من به وجود آمد و باعث شد که به مطالعه‌ی فیزیک بپردازم دیگر هرگز اتفاق نیفتاد. شک داشتم و این شک هنوز ادامه دارد. من از آن دسته افرادی هستم که باید آن‌ها را جایی در کنار تجهیزات حساس آزمایشگاهی رها کرد. بنابراین وارد دانشگاه شدم و به مطالعه و یادگیری رشته‌های مانند علوم سیاسی، تاریخ، زبان‌انگلیسی و ... پرداختم تا اینکه یک روز به هشتم باب هایمن که به طرز شگفت‌انگیزی در ریاضیات با استعداد بود به من گفت: مجموعه‌های بی‌نهایت در اندازه‌های بی‌نهایت از مجموعه‌هایی بدست می‌آید که برخی از آنها از مجموعه‌های دیگر بزرگ‌ترند. این حرف به قدری حیرت‌آور و عجیب و غریب بود که مرا به دانستنی بیشتر تشویق کرد و با پیشنهاد باب یک دوره‌ی درسی در مورد نظریه‌ی مجموعه‌ها گذراندم و عاشق ریاضی شدم.

عاشق ریاضی شدم به همان دلیلی که عاشق کتاب نسبیت شده بودم. به خاطر زیبایی‌اش، وضوح منطقی‌اش و حقایق غیر قابل انکار و عمیقش از آن به بعد شروع به یادگیری مباحث ریاضی کردم تا جایی که نتوانستم مدرکم را از دانشگاه دریافت کنم.

خوشبختانه زمانی مشخص شد که من فارغ‌التحصیل نخواهم شد که قبل از آن در دانشکده تحصیلات تکمیلی دانشگاه شیکاگو پذیرفته شده بودم. و خوش‌شانسی مضاعف اینکه در شیکاگو هرگز کسی از من نپرسید که آیا واقعاً

دانشگاه را به پایان رسانده‌ام یا نه؟ زمانی که در شیکاگو درس می‌خواندم با گروهی از دانشجویان اقتصاد برخورد کردم که از من خواستند به هیاهوهای روشنفکرانه آنها در زمان صرف نهار ملحق شوم.

درباره‌ی گروه نویسندگان اقتصادی به صورت اساسی مطالعه کردم، نه یک مطالعه‌ی جزئی بلکه مطالعه‌ی اساسی و پایه‌ای. فهمیدم که اقتصاددانان نیز دارای روش‌هایی برای پیشرفت با گام‌های منطقی هستند که از فرضیات ساده شروع شده و به نتایج غیرمنتظره‌هایی ختم می‌شود. می‌خواستم این روش‌ها را به خوبی یاد بگیرم و دوستانم ثابت کردند معلمان صبور و خوبی هستند.

من بقیه عمرم را برای نهایت و حیرتم صرف یافتن دوستان برای هم‌صحبتی هنگام نهار کردم. دوستانی با همان انرژی، زیرکی و خوش طبعی و حس حقیقت‌جویی که برای اولین بار در دانشکده تحصیلات تکمیلی با آن‌ها آشنا شدم. براساس مدت سی سال من دوستان هنگام نهار را به عنوان بالاترین مواهب از بی نهایت موهبت‌های زندگی به حساب می‌آورم.

به مطالعه، تحقیق و تدریس در هر دو رشته‌ی ریاضی و اقتصاد ادامه دادم و گاهی از روی تفنن و سرگرمی به مطالعه فیزیک می‌پرداختم. اما هرگز علاقه‌ام را به پرسش‌های بزرگ فلسفی از دست ندادم: جهان از کی آمده است؟ چرا به جای نیستی هستی وجود دارد؟ چرا به جای آنکه چیزی وجود نداشته باشد چیزهایی هست؟ شناخت هستی چگونه امکان‌پذیر است؟ چه چیزی یک باور و عقیده را تأیید می‌کند؟ چگونه می‌توانم درست را از نادرست و خوب را از بد تشخیص دهم؟ چگونه باید دوران عمر خود را بگذرانیم، زندگی کردن به چه معناست؟ چگونه باید زندگی کنیم؟ فلاسفه از روشهای مفیدی برای پاسخ به این پرسش‌ها استفاده می‌کنند. اما افرادی که فیلسوف نیستند نیز روش‌هایی برای پاسخ دارند.

فیزیکدان‌ها چیزهایی درباره‌ی منشاء جهان و هستی می‌دانند، ریاضیدانان چیزهایی درباره‌ی الگوهای واقعی می‌دانند. اقتصاد دانان چیزهایی درباره‌ی اینکه چگونه انتخاب‌های ما بر زندگی دیگران تأثیر می‌گذارد می‌دانند، که جدا از مسأله تشخیص خوب از بد نیست. من به این باور رسیده‌ام که این نظم‌ها بهترین ابزار ممکن را برای بررسی مسائل فلسفی برای ما فراهم می‌کنند.

وقتی مردی با چکشی در دست می‌گوید هر چیزی شبیه میخ به نظر می‌رسد می‌بایست در عدالت و واقع‌بینی او تردید کرد. وقتی کسی از ریاضیات و اقتصاد اندکی اطلاع داشته باشد به شما می‌گوید که مسائل فلسفی به کمک ریاضی و اقتصاد قابل حل است. شما نیز می‌توانید همین عکس‌العمل مرد چکش بدست را از خود نشان دهید. اما من معتقدم که علیت معکوس نیز مهم است: من به سمت ریاضیات و اقتصاد گرایشی پیدا کردم زیرا آنها پرسش‌های بزرگ را آشکار می‌کنند.

من میخ را دیدم و به جستجوی چکش پرداختم.

در این کتاب برای شما شرح خواهم داد که درباره‌ی ماهیت هستی و واقعیت اساس دانش و مبانی اخلاق چه اعتقاداتی دارم. اطمینان ندارم هیچکدام از اعتقادات من درست باشد اما توضیح می‌دهم که چرا فکر می‌کنم عقاید قابل قبول‌اند و از سایر عقاید درست‌تر. (هرچند ممکن است سرانجام با یک بحث و جدل جدید قانع شوم که عقاید درست نیست) در این راستا من به سمت روشنگری عناصر دانش، ریاضی و اقتصاد تغییر مسیر می‌دهم. برخی مواقع برای نشان دادن یک نکته و گاهی فقط برای سرگرمی. بنابراین چیزهایی در مورد اعداد بسیار بزرگ، چگونگی رؤیت رنگ‌ها، معنای واقعی اصل عدم قطعیت هایزنبرگ، توصیه‌های تالموریک برای ورزشکستان و موارد فراوان دیگر را خواهیم آموخت. درست شبیه خاطرات کودکی چرخیدن در وادی فلسفه هیچ

سمت و سو و پایانی ندارد. گاهی بعد از بحث درباره‌ی یک موضوع فرعی مجدداً به موضوع اصلی برمی‌گردم و گاهی نیز موضوعات جدیدی را مطرح می‌کنم. از این یک نظریه عمومی یا اصلی به شدت نادر و کمیاب است، من اطمینان دارم که این کتاب تلاش کرده تا اندکی به آن نزدیک شود. دیگران نیز مدت‌ها قبل از من این تفکرات را داشته‌اند و شاید آن‌ها را رد کرده‌اند. به هر حال امیدوارم موضوعات را در مسیری پیش برده باشم که کنجکاو‌ی شما را برانگیزد و شما را به چالش بکشانند. ما می‌توانیم در تمام مدت از آن لذت ببریم.

www.ketab.ir